**مکتب سینائی**

در بهره‌های پیشین این کتاب بر طبق اساطیر ملل قدیم روشن شد که ایزد پزشکی در مصر باستان «ایمهوتپ» بوده که هم به مثابۀ نخستین پزشک آن شناخته آمده است. ایزد گمنام«نینازو» بابلی نیز یاد گردید که گویا نماد پیشۀ پزشکی و بهداشتی در میان اقوام میانرودانی بشمار می‌رفته است. اما در هند باستان « سوستروتا / سوشروتا» را همچون **بقراط** یونانی پدر پزشکی آنان یاد کرده‌اند، هر چند که« تریته آپتیه» ودایی به عنوان ایزد پزشکی و درماندهی اشتهار موفور یافته، خصوصاً آن که گیاه ایزدی و نوشابۀ درمان‌بخش « سوما / هوما»ی اقوام هند و ایرانی (آریایی) را او به توسّط «شاهین» (=سیئنه) از آسمان به زمین فرو فرستاد. هم چنین، به تحقیق پیوست که «تریتا» هندی همان «ثریت» (اترط) ایرانی است، شاید که با «تریئتون» (- فریدون) اوستایی اینهمانی داشته باشد؛ به هر حال این دو نیز پس از « جمشید» پیشدادی بنیادگران دانش پزشکی در بین اقوام ایرانی یاد شده‌اند. نظر به این دوگانگی اکنون گمان ما بر آن است که ظاهراً «تریت» (اترط) سام بانی طبّ دوائی و «فریدون» اثفیان بانی طبّ دعائی در ایران بر شمـار مـی‌رفته‌اند، دستـکم بر طبق داده‌های اسطـوری و روایات پهلوی بایستی که چنین فرض کرد. ولی ایزد پزشکی ایران را- پس از آن همه پژوهش دربارۀ «سئن» (=شاهین / سیمرغ) که گذشت- اینک بایستی همان موجود اِلاهی دانست که حَسَب قیاس‌گویی با خدایان پزشکی «ایمهوتپ» مصری و «اسکلپیوس» یونانی مطابقت دارد؛ البته جنبۀ اِلاهی و سیمای ما بعد طبیعی و جمال عرفانی «سئنه» (= سیمرغ / شاهین) هزار مرتبه از همتاهای مصری و یونانی‌اش بیشتر و بر جسته‌تر و زیباتر باشد، زیرا اصولاً سیمرغ یا سئنه / سائین / سینا- چنان که به تفصیل گذشت- خود همانا نماد و تجسّم دادار کردگار جهان، «زروان» خدای برین ایران باستان می‌باشد.

راقم این اسطور ، پیشتر، مناسبت را گفتاری نوشته است به عنوان «سینا اَبقراط ایران» که طیّ آن کوشیده است خاندان پزشکی اسقلبیائی یونانی را متأسّی و متأثّر از خاندان «سئنه / سینا» (=شاهین) مغانی ایران فرا‌‌نماید.[[1]](#footnote-2) چه، در یکی از کهن‌ترین بخش‌های کتاب *اوستا* زردشتی، یعنی« یشت سیزدهم» (-فروردین یشت) که گفته‌اند مبادی تاریخی آن تا سدۀ هفتم قبل از میلاد فرامی رود،[[2]](#footnote-3)از جمله چنین آمده است: «فَرْوَهر پاکدین سئن پسر اَهُوم سَتوت را می‌ستاییم، نخستین کسی که با صد پیرو در این زمین ظهور کرد...» (کردۀ24، بند97). باید گفت که کلمۀ «صد» در این فقره که شمار شاگردان«سئن» (سینا) پسر اَهُوم ستوت باشد، در تحقیق حاضر بسیار کلیدی است، استنباط‌های تاریخی کمابیش حول محور همین «صدتن» می‌باشد. آنگاه چند کرده پس از آن (فروردین یشت، کردۀ27، بند 126) سه تن از دودمان «سئنه» بدین عبارت یاد شده است: «پاکدین تیر وَنکَتَوه از خاندان او سپئیشته از دودمان سئنه، زیغری پسر سئنه، پاکدین فَروَهکَفَر از خاندان مِرزیشمَه از دودمان سئنه؛ و...».[[3]](#footnote-4) سپس در تفاسیر پهلوی یا متون دینی هم ، چنان که در «*دینکرد*» (کتاب7، ف6، ب5؛ ص407) ضمن شرح مفصّل ظهور دین **زردشت** و بیان انتشار آن در هفت کشور جهان و این که وهومن پسر سپنددات (بهمن اسفندیار) در ابقای آن کوشید، نیز به اختصار و اشارت‌وار «*گزیده های زادسپرم*» (ف25، ب11) آمده است که از جملۀ نخستین دیناوران و آموزگاران و پیشوایان دین همانا سرپریستار «شینو» (She’no)= «سئن» بود، که در صدمین سال از ظهور دین زاده شد (- پس از زردشت) و در دویستمین سال دین در گذشت (- صد سال بزیست) و با یکصد تن شاگرد پیرو خود در این جهان برآمد (- طلّاب علوم دینی) که در پهنۀ زمین بپراکندند.[[4]](#footnote-5)

سپس *دینکرد*( کتاب9، ف32،ب5 / مدن، ص842، س5 و 6 ) به نقل از دومین نسک اوستای ساسانی (ورشت مانسریک) اسامی پیشوایان دینی و یاران زردشت را در روز رستاخیز، هم از کشورهای توران و نیز«سئن» پسر «اهوم ستوت» (هومستون) را از کشور «سائینی» (Saini) یاد کرده، که کار فربور تاری (افزار آوری) را بر عهده داشته است»[[5]](#footnote-6). اینک باید دید که کشور «سائینی» کجاست، نامجایی که دقیقاً با نامویژۀ خود «سئنه» (Saena)= سائین/ شاهین، همخوان است؛ و همین خود یک مسألۀ مهمّی در تعیین هویّت «سینا» های ایران می‌باشد. داستان معروف «فریدون» و تقسیم جهان میان سه فرزندش- ایرج و تور و سلم- چنان که در *فروردین یشت* (کردۀ 31، بندهای 143-144) مذکور است، از دیرباز با کشورهای ایران و توران و روم همانستی پیدا نموده؛ ولی در تردیف با آنها فروهرهای مردان پاکدین «داهه» و «سائینی» نیز ستوده آمده که می‌نماید آنها هم بر کیش زردشتی بوده‌اند. در مورد قوم «داهه» که گویا «داسا» (dâsâ) مذکور در «*ریگ ودا*» باشد، وضع کاملاً روشن است و جملگی برآنند که بسا همان نامزنتی[[6]](#footnote-7) “Dahae” (داهای) نویسندگان یونان و روم باستان باشد، که بیابانگردان ساکن ترکمنستان امروزی واقع در مشرق دریای خزر بودند، تیره‌ای سکایی (آریایی) برکنار رود «اترک» در سرحدّ طبرستان با ترکستان، که همان «دهستان» گرگان از نام (دَهه) ایشان فراجستـه، حکیم فردوسـی علی‌العمـوم از آنها به عنوان «توران» یاد کرده است.[[7]](#footnote-8) اما تعیین کشور «سائینی» چنان که همگی برآنند بکلّی غیرممکن است؛ شادروان کریستن سن اظهار می‌دارد که قوم «سائی نی» (Saini) یا «سائی نو» (Sainu) محقّقاً مجهول است؛ و یکسان دانستن آن با «چینیان» که دار مِستتر پیشنهاد کرده؛ و عقیدۀ «وِست» بر این که قوم مزبور در ناحیۀ سمرقند می‌زیسته، هم مستند بر اصل صحیحی نیست.[[8]](#footnote-9) باید افزود که کریستن سن اصولاً نظریّات و تتبّعات نژاد شناسی اقوام مذکور و نامجای شناسی «داهه » را هم قطعی نمی‌داند.

دکتر چراغعلی اعظمی سنگسری در گفتاری به عنوان « سئن یا شئن» که همان شکل اوستایی «سئنه» (-سیمرغ) به معنای « شاهین» باشد، طیّ استقصای کافی پنج «سئن» را در ادب مزدیسنایی (پهلوی) بر شناخته که البته اینهمانی هر یک از آنها دشوار است. منتها یکی از آنها را بر حسب رسالۀ پهلوی « *افدی وسهیکی سیستان*» (=شگفتی ها و برتری های سیستان) که از مردم شهر «بُست» سیستان و هم پسر «اهوم ستوت» بُستی سر دودمان «هاوشت» (=طلّاب علوم) دین زردشتی و دارای «یکصد» شاگرد بوده (بند 10) بنا به اوصاف با «سئنه» اهومه ستوت اوستایی مذکور در *فـروردین یشـت* (بنـد 97) یکــی دانسـته کـــه بـا «سئنه» مذکور در «دینکرد» (کتاب 7، ص 407) همانستی می یابد. آنگاه چهارمین «سئن» پسر هومستون (- اهوم ستوت؟) نیز بنا به «دینکرد» (کتاب 9، مدن، ص 842، 5 و 6) از کشور «چین» (-سائینی؟) یاد شده، که کار فربورتاری (افزار آوری) را بر عهده داشته است.[[9]](#footnote-10) پیداست که بین دو «سئن» سیستانی و سائینی، حسب دو فقره روایت دینکردی خلط و لبسی شده است. به هر حال این مسأله برجاست که مراد از کشور «سائینی» آیا همین سرزمین «سیستان» است؟ یا نه، بلکه مقصود همانا کشور «چین» می‌باشد که –قبلاً- در تردیف با کشور توران آمده است؟ هر آینه امکان شناسایی نامجاهای مزبور اگر فرآهم آید، لابّد زمان تدوین *فروردین یشت* باید ملحوظ گردد، که در قدمت آن پیشتر کوتاه سخنی رفته است. چنانچه کلمۀ «سئین/ سائینی» وجهی از اسم «چین» دانسته آید، باید گفت که نام فارسی «چین» همانا مأخوذ از نام خاندان «چئین» باشد که از سال 221ق. م تا سال 206 ق. م بر چینستان حکم رانده است؛ وگرنه خود چینیان کشــور خویش را «چین» نمی‌نامند، بلکه آن را «تونگو» خوانند. به علاوه، نام «ختا/ خطا» (-چین شرقی) و «خُتن» (-چین غربی) در زبان فارسی همواره دالّ بر کشور چین بوده است.[[10]](#footnote-11)

باری، تحقیق در این موضوع واقعاً چنان که گفته‌اند هم مشکل و هم حاصل بحث ممتنع است؛ تنها از باب احتمال با رعایت احتیاط علمی گوییم که تُرکشناس بزرگ «تومسن» همنام و یا همخوان با «سائینی» *اوستا*، نامجای «سائیان» (Saian) را همانسته با کوهستان «کوگمن» آلتائی مذکور در کتیبه‌های ترکی اورخون یاد کرده، که به صورت کوههای «سائین» یا «سائیانس» (Saians) ضبط شده است.[[11]](#footnote-12) اکنون با توجه به آن که تورانیان باستان خود شاخه‌ای از اقوام «آریایی» - یعنی سکاها یا «سرمت» های شرقی بوده‌اند (قس: «سئیریم» اوستایی) که بعدها قبایل تُرک بر حسب چیرگی پیوسته‌شان با آنان درآمیختند؛ و سپس به همین جهات و سایر ملاحظات «توران» با «ترکان» در نزد ایرانیان همانستی تاریخی پیدا کرده‌اند،[[12]](#footnote-13) نیز با توجّه به این که *زردشت* سپیتمان پیامبر آریایی خود از تیره‌های سکائی (تورانی باستان) بوده،[[13]](#footnote-14) که مردم کشور «سائینی» هم در تردیف با کشورهای همجوار ایران و توران و داهه و سرمتی پذیرای کیش او یاد گردیده، استبعادی ندارد اگر آن کشور نیز یکی از بومگاه‌های سکائی(آریایی) در مشرق ایرانزمین بر شمار آید که بعدها ترکان آلتائی و شرقی در آنجا نشیمن گرفتند. بنابراین، ما با نظر نویسندۀ رسالۀ پهلوی« *شگفتی‌های سیستان*» مبنی بر آن که « سئنه» ( سینای) اهوم ستوت موصوف دارای « صد شاگرد» و اهل «سائینی» مورد بحث، گویا از مردم «بُست» سیستان بوده- که این قول هیچ سند و محملی هم ندارد- نمی‌توانیم موافق باشیم؛ بسا که هویّت آن «سینا» را با دیگر«سئن» های مزبور، حسب تحقیق دکتر اعظمی سنگسری، خلط و لبس کرده باشند.

«سئنه» (سینا) که به تحقیق پیوست همانا وجه لغوی و به معنای قریب« شاهین» ( =عقاب/ سیمرغ) باشد، اگر چنان که محتمل می‌دانیم هم خود با نامجای این اسم قوم «سائینی» همریشه و همنام باشد، وجود کوهستان« سائین» در منطقۀ اورال و آلتایی-که یاد کرده شد – به مفهوم کوه شاهین خود توجیه مقبول هم می‌بابد، زیرا که همانندها و همنام‌های قیاس پذیر با آن در ایرانزمیـن متعـدّد و معهـود باشد، مثـل «اوپـاری سئنـه» (هندوکش)افغانستان، «الموت» (=آشیانۀ عقاب و شاهین ) ایران و جز اینها که معروف است؛ اساساً «سئنه/سینا» به معنای «شاهین» - چنان که مکرّر شد – از اسامی رایج و مشترک بین اقوام هند و ایرانی (آریایی)- اعمّ از ایرانی و سکائی ( - سیستانی هم ) و تورانی و هندی باستان- به ویژه در میان سکایان مشرقی بوده؛ بسا که توتم قبیله‌ای (سائینی) نیز در بین طوایف ایشان بشمار می‌رفته، همانطور که توتم نیاکانی تیرۀ هخامنشی هم عقاب (-شاهین) بوده است. در این که بر حسب مفاد *فروردین یشت* (بندهای143-145) قبایل خمسۀ مزبور ایرانی نژاد می‌بوده‌اند؛ و سائینی هم از کشور های «آریایی» بوده باشد، اوستا شناسان معاصر اتفاق عقیده دارند.[[14]](#footnote-15) اما این که مرحوم « وِست» سرزمین سائینی (شاهین ها ) را ناحیت سمرقند- یا در حدود ماوراءالنهر می‌دانسته، بنابر آنچه گذشت – چندان هم بدور نرفته، بسا که مصیب بوده باشد.

استاد ماری بویس دربارۀ فهرست نامهای نخستین کسانی که (حسب فروردین یشت) درفش کیش زردشتی را برافراشتند ؛ و این که فرَوَشی های آنان به مثابۀ نخستین آموزگاران و پیروان کیش (پوریوتکیشان) سزاوار ستایش یاد شده، از جمله «سینا» (شاهین) فرزند اهوم ستوت (Ahumsatut ) – که نخستین بهدینی بود تا صد تن طلّاب علوم را آموزش داد- می‌گوید اگر می‌دانستیم که وی در کدام زمان می‌زیسته ، بر اهمیّت خبر افزوده می‌شد. \*«اهوم ستوت» نام پدر سینا را چنین معنا کرده‌اند، که نیایش «اهورا» یا دعای «اهونه ور» را زمزمه می‌کند. هم از اینجا معلوم می‌شود که نیای او زردشتی مؤمن بوده، خود او بایستی دستکم دو نسل پس از **زردشت** زندگی کرده باشد، مگر آن که اهوم ستوت گروندۀ تازه بوده که به هنگام پذیرفتن کیش نوین این اسم را بر خود گذاشته است؛ و اگر اورا نیز درجزو« پوریوتکیشان» بدانیم ، پنج نسل زردشتیان خاندان (سئنه) تقریباً یکصد و پنجاه سال را در بر می‌گیرد. به هر حال، هم بایستی (سینا) و دیگر علمای روحانی آن روزگار به تدریج کهن‌ترین بخش‌های اوستایی پسین را تألیف کرده و در تدوین اِلاهیات آن کوشیده باشند. [[15]](#footnote-16)آنگاه از فحوای کلام خانم بویس بر می‌آید که «سینا» هم از نخستین پیشوایان کیش زردشتی – که به نظر ما مثل گروه «تابعان» در صدر اسلام می‌باشد- در طرد و بطلان خدایان اقوام ایرانزمینی مانند کاسی‌ها و مادها و پارس‌ها- که به دین جدید گرویدند- اقدام کرده است، از آن پس بوده باشد که خدایان مطرود آنها در مذهب جدید به صورت «دیوان» نامبردار شده‌اند. ولی مطلب استنتاجی بسیار مهمّی که به لحاظ ما بیان داشته است، این که در *اوستا* (- بخشی از یسنا) اشاره به کوشش و تلاش مبلّغان و مبشّران دین رفته، از جمله « **آنان که به سرزمین‌های دور رفته‌اند**، به سرزمین‌های دیگر که آموزش اَشَه (حقّ) را خواسته‌اند»[ص 348] .

پس بنابر آنچه گذشت، اعتقاد ما بر این است که یکی از برجستـه‌ترین تابعان **زردشـت** سپیتمـان تـورانی (آریایی) که صــد سال پیـش از او برآمـده، به نـام «سینا» که گویـا هـم از قبیلۀ «سائینی» (=شاهین تباران) ساکن شمالشرقی ناحیت ماوراءالنهر و پسر «اهوم ستوت» زردشتی بوده، هم از زمرۀ نخستین دینیاران و آموزگاران ضرورةً امر ترویج دین مزبور را برعهده گرفته، همراه با یاران و خاندان خود به طرف مغرب کوچیده که بنا به قرائن معیّن برسر شاهراه خراسان به مادستان، نخست به شهر «ری» مرکز قبیلۀ روحانی«مغان» قوم ماد رسیده، نظر به زمینه‌های آماده و مقدّمات مفروض قبلی – که جای ذکر آنها نباشد- آموزه‌های کیش نوین را به مغان فرزانۀ ماد باستان عرضه داشته که ضرورةً هم از طرف ایشان پذیرفته شده است. مناسبات بین اقوام سکائی مشرق و قبایل مادی مغرب ایران، هم از طریق شاهراه خراسان به همدان و بابل، به لحاظ تاریخی امر واقع و مسلّم و مشهوری است، اتّحاد دین زردشتی نیز توسّط «مغان» (= وِردگویان) قوم ماد – که قبلاً بدان اشاره رفت – مورد اتّفاق جمیع محقّقان می‌باشد. اما این امر در چه تاریخی واقع شده، بدون حاشیه‌روی‌های بی‌فایده، می‌توان گفت قطعاً طیّ سده ششم قبل از میلاد (مسیح) که خصوصاً امپراطوری تجاوز پیشۀ آشوری در زمان پادشاهی شکوهمند « هوخشتره/ کیاکسار» مادی (624-585ق .م ) به سال 612 ق.م. و بدست سپاهیان دولت نوبنیاد ماد از صفحۀ روزگار محو گردید.

**هوخشتره** که « بنیاد‌گذار سلطنت در آسیا» به وصف آمده، خاک نینوا پایتخت آشور را به توبره کشید، تمامی میراث فرهنگی –اعمّ از مادی و معنوی– آنجا را به پایتخت خویش شهر «هگمتانه» (همدان) انتقال داد. چنین نماید که مغ / مغوپت/ موبد «سینا» اهوم ستوت زردشتی در ادامۀ سفر تبلیغی خود ناچار بایستی از شهر« ری » مغانی همراه با شماری از نوکیشان به مرکز کشور ماد – هگمتانه- آمده یا فرا‌خوانده شده باشد؛ و باز چنین می‌نماید که هم درآنجا حوزۀ علمی دینی- آکادمی- یا- دانشگاه مادستان را با همیاری مغان فرزانۀ ایشان بنیاد گذاشته، یا بل به ریاست آن گماشته شده است. فرهنگستان «سئنا/سینا» همدان که اعضای آن صد تن از دانش آموختگان پیرو دین او بوده، ظاهراً چون همواره صد تن دانشور به طور ثابت در آنجا به مطالعه و تحقیق اشتغال داشته‌اند، اما دانسته نیست که جنبۀ نمادین عدد «صد» از چه رو و به کدام مناسبت بوده، هم از دیرباز اشتهار پیدا کرده و یونانیان آن را «مکتب سده» اکباتان نامیده‌اند. وصف مجمع علمی «سدۀ» همدان در جایی دیگر... (ضمن شر‌ح مدارس ایران قدیم)خواهد آمد، آنچه اینک خصوصاً به لحاظ تاریخ دین و دانش در ایران حائز اهمیّت است، این که همدان به مثابۀ نخستین پایتخت امپراطوری ایران، وارث بسیاری از مواریث فرهنگ و تمدّن، دانش‌ها و آزمون‌های بابل و آشور، کاسی و اورارتو و ماننا گردید. عامل اخذ و اقتباس آن عناصر فرهنگی، دینی و تجارب علمی، با دخل و تصرّف در آنها وترکیب خلّاق با مواریث ملّی و محلی؛ و تعلیم آنها درمدرسه‌ها همانا مَغان فرزانۀ مادستان بودند که قبیلۀ روحانی قوم بشمار می‌رفتند. پلوتارک، اکباتان (همدان)را مرکز روحانیّت ایران باستان و اقامتگاه مغان یاد کرده است.[[16]](#footnote-17) پزشکان قوم نیز چنان که در بهر یکم این گفتار اشاره رفت، همان روحانیان و پریستاران ایشان بودند که «مغان» باشند.

هنریک نیبرگ در یک تحلیل دقیق از پاره‌ای از «یسنا» های اوستا، منجمله چنین می‌گوید که بیماری چون بر اثر نیروهای اهریمنی پدید می‌آید، ناچار وظیفۀ مردان «مگه» (=انجمن مغان) است که آن پلیدی را از تن بیمار بیرون کنند، اورا درمان نمایند؛ و کسی (مغی) که معمولاً بدین کار می‌پردازد، چنان که در یسناها (44، 16/2و 32، 19) آمده همانا «اهوم بیش» (ahum.biš ) نام دارد، که به درستی به معنای «درمانگرزندگی، پزشک زندگی» باشد (اهو= زندگی+ بیش=پزشک) گوید همین واژه که من «پزشک زندگی »ترجمه می‌کنم، چه بسا درگاهان صفت «اشه» (=حق/حقیقت) باشد، که خود نیروی درمان بخش زندگی افزاست.[[17]](#footnote-18) با چنین دریافتی از ویژگی «طبّ مغانی» که مکرّر درگاهان *اوستا* به روش‌های دعائی (- مگه) و دوائی (- هوم ) اشاره و توصیه شده است، می‌توان مکتب سینائی را هم مشخّص و یا در نظر مجسّم کرد. مکتب طبّی «مغان» که متضمّن تجارب ملل قدیمه خصوصاً بابلیان بود، با تعالیم خود در میان یونانیان باستان انتشار وسیع پیدا کرد، چنان که اصطلاحات « ماگویین» (Mageuein) و «ماگیکوی لوگوی» (Magikoi Logoi) و جز اینها در حکمت و شعب معرفت منسوب به مغان ایران باشد. البته حوزۀ علمیۀ مغان یا مکتب سینائی همدان منحصر به رشتۀ پزشکی نبوده، آن طور که پلوتارک رومی ( سدۀ یکم میلادی) گفته است که شخصاً خود بدانجا راه یافته، همانا رشته‌های حکمت، نجوم طبّ و جغرافیا در آنجا تعلیم و تعلّم می‌شده است.[[18]](#footnote-19)

پیشتر مکرّر گذشت که بین دو مفهوم « سئنه» اوستایی (سینا) و سیمرغ فارسـی – یعنـی اطلاق آن بر مرغ مشهـور و نام حکیمی دانا رابطه ای موجود است. نیز دانسته شد که در روزگار کهن روحانیان و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی هم می‌ورزیدند؛ فلذا تصوّراین که یکی از خردمندان روحانی عهد قدیم که نام وی «سئنه» از نام پرندۀ مزبور اتخاذ شده، هَمو سمت روحانی مهم داشته که انعکاس آن در *اوستا* به خوبی آشکار است؛ و از طرف دیگر وی به طبابت و مداوای بیماران شهرت یافته تماماً امری متعارف و مطابق با واقع باشد. شادروان دکتر معین می‌افزاید که بعدها «سئنه» (نام پریستار مذکور) را به معنای لغوی خود – نام مرغ- گرفتند و جنبۀ پزشکی اورا در *اوستا* به درختی که آشیانۀ مرغ سئنه است، در *خداینامه* و *شاهنامه* به خود سیمرغ دادند، چنان که در «*بهرام یشت*» ( بند 36-38) آمده: « کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (- وارغن) [ = شاهین] با خود داشته باشد، هیچ مرد دلیری اورا نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پرّ، اورا هماره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فرّ برخوردار سازد...(الخ).»[[19]](#footnote-20)

بدین‌سان، مفاهیم درمانگری و پزشکی و بهبود بخشی از دیرباز به لفظ «سینا» وابسته بوده؛ و این که حکیم «سینا» پسر اهوم ستوت از زمرۀ مغان روحانی ایران باستان سر دودمان پزشکی ایرانزمین بشمار تواند رفت، همانا به تعبیر یونانی‌اش « اسکلپیوس» ایرانی یا همچون **بقراط** پدر پزشکی ملّت کهنسال و فرهنگساز و تاریخمند ماست. در باب وضع و بنای دانشگاه باستانی همدان و اشتهار آن مجمع عُلمای صد نفره (سده) تا سده‌های میانه، قبلاً هم خاطرنشان شد که باید طیّ فصل «مدارس» ایران باستان به تفصیل سخن گفت. اما این که مؤسّس آن حکیم « سئنه/ سینا» (= شاهین) روحانی مغ، چنان که گذشت، مفهوم اسم وی با «سیمرغ» حکیم- آن طایر طبیب قدسی– اینهمانی پیدا کرده، یعنی با ایزدان پزشکی همتای « ایمهوتب» مصری و « اسکلپیوس» یونانی مماثل گردیده، دقیقاً هم بدین موجب در نظر یونانیان باستان یعنی به تعبیر اسطوره شناختی ایشان مدرسۀ طبّ «سینائی» (- سیمرغی //اسقلبیائی) همدان همانا به عنوان معبد «اسکلپیوس» (- ایزد پزشکی) شناخته و نامبردار شده است، یک چنین تعبیری ابداً محلّ تعجّب و استغراب نباشد. چه، حسب گزارشهای یونانی دربارۀ بازگشت **اسکندر** مقدونی از ایران به بابل (سال 323 ق.م) هنگامی که جشن پیروزی‌های خود را دراکباتان (همدان) برگزار نمود، دوست و سردار بزرگش هفائیستون ناگهان در آن شهر بمرد؛ و او چندان دچار خشماغم شد که فرمان‌های نابهنجار صادر می‌کرد، از جمله چنان که آریان مورّخ مشهور یونانی گوید ( کتاب 7، فصل 4، بند 2) دستور داد که معبد «اسکولاپیوس» همدان- ربّ النوع طبّ را (به عقیدۀ یونانیها) ویران کردند، پزشکانی را هم که نتوانسته بودند دوستش را درمان کنند بر درِ آن معبد حلق آویز کرد.[[20]](#footnote-21)

باری، چنان که مکرّر گذشت، چون در دنیای قدیم مسبّب اصلی امراض را اهریمن می‌دانستند؛ و بیماری‌های گوناگون را نیز به دیوهای پلید نسبت می‌دادند، لذا طبابت با کهانت مقرون می‌بود که همین وظیفت را روحانیان قوم و در ایران «مغان» برعهده داشتند. دانشمند ایرانشناس آلمانی دیتریخ براندنبورگ کتابی به عنوان « *کهانت و طبابت در ایران قدیم*» نوشته،[[21]](#footnote-22) که نگره‌های پزشکی مندرج در متون زردشتی و شاهنامۀ فردوسی را در بردارد. باید گفت که در بخش متأخّر اَوِستا زردشتی، یعنی کتاب «وندیداد» مَغانی (فرگرد7،بندهای 36-40) سه رشتۀ مهمّ پزشکی بدین عبارت یاد گردیده است: پزشک کارد، آن که با کارد بهبود می‌بخشد (-جرّاحی). پزشک دارو، آن که با گیاهان درمان‌بخش مداوا می‌کند (-طبّ دوائی). پزشک دعا، آن که با کلام مقدّس شفا می‌دهد (-طبّ روحانی) و اساساً غالب فقرات «فرگرد» یاباب هفتم کتاب وندیداد راجع است به امور جسمانی، حفظ الصحّه، طبابت، جرّاحی، تعلیم، و تعلّم آنها ، مزد پزشک، تجویز داروها، و حتی نظام پزشکی و پزشکی قانونی البته در صورت قدیمی آنها؛ و جز اینهاست.[[22]](#footnote-23)در خصوص طب ّدوائی یا داروپزشکی پس از این اجمالاً بشرحتر سخن خواهد رفت؛ ولی دربارۀ طبّ دعائی یا روحانی در ایران باستان این نکته را بایستی یادآوری کرد که برخلاف طبابت بابلی –که واقعاً خرافی و پُر از جادو و جنبل بوده– چنان که در جای خود بشرح آمد، پزشکی دعائی در ایران بدان گونه و چندان خرافه‌آمیز نبوده است. مع هذا همانطور که در شرح «ثرئیتونه» (فریدون) اوستایی به مثابۀ بانی طبّ دعائی یا روان – درمانی گذشت که نامش در اَوراد و افسونهای مانوی و زردشتی آمده، دانشمندان پارسی در باب دستورها و نسخه‌های این نوع طبابت، گفتارهای چندی نوشته‌اند؛ از جمله مقالۀ خدایار دستور شهریار پارسی به عنوان«برخی آداب و رسوم زردشتی در باب شفایابی ایمانی» که متضمّن ذکر مراجع ادعیه و اَوراد، طریقۀ تبرّک و تقدیس؛ و طریقۀ روحانی شفا دادن مریض همراه با تجویز بعضی داروهای گیاهی، مثل «آویشن» و « گاوزبان» و نیز شامل آداب طلسم‌بندی و کاربست «افسون شاه فریدون» هم باشد.[[23]](#footnote-24)

1. - مقالات کنگرۀ تاریخ پزشکی... (1371)، دانشگاه تهران، ص2- [↑](#footnote-ref-2)
2. . *مزدا‌پرستی در ایران قدیم* (کریستن سن)، ترجمۀ دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، 1357، ص94 و 138. [↑](#footnote-ref-3)
3. . *یشت‌ها*(گزارش پور داوود)، ج2 ، ص82و99. [↑](#footnote-ref-4)
4. .*Grundriss der Iranischen Philologie*, b. II, pp. 96, 625.// *Zoroaster*… (A. W. Jackson), p. 137., *یشت‌ها* (پورداوود)، ج2، ص82./ *گزیده‌های زادسپرم* (راشد محصّل) ص36-37و114. [↑](#footnote-ref-5)
5. . *یشت‌ها*، ج 2، ص 81./ *یسنا* (پورداوود)، ج 1، ص 67. [↑](#footnote-ref-6)
6. . اصطلاح «نامزنتی» که بر ساختۀ ماست، مرکّب از «نام» (فارسی) + «زَنتی/ زانتی/ زنتو/ زند» اوستایی و فارسی باستان به معنای «قبیله و قوم» باشد، که بر رویهم معادل “Ethnonyme” (= نامنژاد) پیشنهاد می‌شود؛ معادل با “Toponyme” (= اسم مکان) هم قبلاً اصطلاح «نامجای» را بکار برده‌ایم که متداول شده است. [↑](#footnote-ref-7)
7. . *IRANICA* (Twenty articles) by V. Minorsky, p. 7./

*میراث باستانی ایران* (ریچارد فرای)، ترجمۀ مسعود رجب‌نیا، ص 67./ *یشت‌ها* (پورداوود)، ج 2، ص 56-58 و 108-109. [↑](#footnote-ref-8)
8. . *مزداپرستی در ایران قدیم*، ترجمۀ دکتر صفا، ص 98./ *یشت‌ها*، ج 2، ص 56. [↑](#footnote-ref-9)
9. . *ناموارۀ دکتر محمود افشار*، جلد هشتم، تهران، بنیاد موقوفات افشار، 1373، ص 4457-58 و 4462. (+). البته صد سال پیش هم دانشمندان پارسی هندوستان و به تبع ایشان ویلیامز جکسن امریکایی (در کتاب «*زردشت*» خود) سئنای دارای صد شاگرد، ششمین پیرو دینیار زردشت را بر طبق اشارات همان رسالۀ پهلوی «*شگفتی‌های سگستان*» (ترجمۀ «وست») از اهل «بُست» سیستان (وابسته به ناحیت «هند سفید») یاد کرده‌اند که آموزگار بزرگ دین و جانشین زردشت بوده؛ و گویند که برحسب تاریخ سنّتی بایستی بین سالهای 531-431 (ق. م) زیسته باشد.

[ *Zoroaster* (The Prophet of Ancient Iran), New York, Columbia University Press, 1928, pp. 137, 178] [↑](#footnote-ref-10)
10. . *Commentary* on The Hudud al- ‘Alam (V, Minorsky), p. 227, n. 2./

 *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان* (عنایت‌الله رضا)، ص 67. [↑](#footnote-ref-11)
11. . *TURCICA*, e’tudes concernant l’interpre’tation…, Helsingfors, 1916, pp. 72, 88. [↑](#footnote-ref-12)
12. . رجوع شود از جمله به کتاب «*تورانیان*» (از پگاه تاریخ تا پذیرش اسلام) تألیف نادر بیات، تهران،نشر ایرانشهر، 1367،(با مقدّمۀ دکتر مشکور). [↑](#footnote-ref-13)
13. . رش: *دینهای ایران باستان*(نیبرگ) ترجمۀ دکتر سیف‌الدین نجم‌آبادی، تهران، 1359، صص 48، 237، 240، 244، 248، 251-253. [↑](#footnote-ref-14)
14. . *یشت‌ها* (پورداوود)، ج 2، ص 56و 81./ یسنا (همو)، ج 1، ص 67. / *تاریخ کیش زردشت* (ماری بویس) ، ص 144و 348.

\*در اینجا باید افزود که آ.و.جکسن در این خصوص یک استنباط کاملاً صحیحی دارد، اولاً این که مقام «سئنه» حواری زردشت را همچون مرتبت «گئوتمه» بودایی ارزیابی نموده ، ثانیاً گوید که برآیش او باید حدود همان زمان باشد که فروردین یشت نوشته شد ؛ البته وی تاریخ حیات «سینا» رابین 531-431(ق.م) تحدید نموده است.[ 178 .*Zoroaster*…,p] [↑](#footnote-ref-15)
15. . تاریخ کیش زرتشت، ترجمۀ همایون صنعتی، ص 365-366و 373 [↑](#footnote-ref-16)
16. . *مزدیسنا وادب فارسی* (دکتر معین)، ص 176. [↑](#footnote-ref-17)
17. . *دینهای ایران باستان*، ترجمۀ دکترسیف‌الدین نجم‌آبادی ، ص 186و 212. [↑](#footnote-ref-18)
18. .*سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران*، ( صدری افشار)، ص 24، 27،57. [↑](#footnote-ref-19)
19. . *برهان قاطع*، ج 2، حواشی صفحات 1211-1212 [↑](#footnote-ref-20)
20. .*ایران باستان* (پیرنیا)، ج 3، ص 1905-1906./ *کتاب پلوتارخ* (ترجمۀ احمد کسروی)، ج 2، 1339، ص 77./

*Travels in Assyria*...to Hamadan...(J. Buckingham), London, 1829, PP.165-166. [↑](#footnote-ref-21)
21. . D. Brandenburg: *Priesterarzte und Heilkunst im Persien* (Medizinisches bei Zarathustar und in Konigs-Buch des Firdausi) , Stuttgart, 1969.(96S.). [↑](#footnote-ref-22)
22. .*وندیداد*، ترجمۀ داعی‌الاسلام، حیدر آباد، 1357ق،ص 66-82،./ *اوستا*، گزارش جلیل دوستخواه، تهران، مروارید، 1370، ج 2،ص 729-744./ Pahlavi Vendidad, pp. 167ff. [↑](#footnote-ref-23)
23. .*Sir Jamseijee Jejeebhoy... Volume* (Papres on Iranian Subjects), Bombay, 1914, PP. 296-301. [↑](#footnote-ref-24)